





یکی بهلوی نامه از خط شاه  
از هندوستان ساز رفت  
یکی شاه کابل در هند  
در کشه کشمیر بادستگاه  
بهره ناجوی و بمب نامدا  
بدیاسپار استر ثبیل  
میر اند متزل بمنزل سپا  
بزرگان زهر شهر برخاستند  
پیاده شهنشاه تانهرود  
بتردی اندر فروز آمدند  
پیاده شده لشکر از هندی  
نیزین بر نشسته هرد و سواد  
چونان خورده ش مجلس شاهوا  
آلت می سر اسیر بود  
دو آند از کل شکست  
چنین گفت با شاه ایران  
میرفت با خادمان نامدا  
پیاده بر سرش بود  
چست بر سر و شکست  
مهرید مارا که آورد بود

دوست دوا آورد و نمود  
ز خوششان چنی نهفت  
در کشه سدل بشه باه  
در مودتان شاه با فروجا  
میر باک با طوق و با کتوا  
میرفت آن لشکر از خیل  
خود پیر دولت جوان  
که با نورش و باد رود  
جهانی سر اسیر بر از گفتگی  
همان بر منر شکست نامدا  
پیار است بر بوی وزنگ  
طبعهای زرین و زرین  
بی خردن اندیشه اندر  
که با دختر هم راه دیدار  
سرای دگر دید چون نوبها  
رخان را بر حبس را بود  
از آن کل و ایوان و گیتی  
اگر کوه و تیغ و اگر برده بود

نوشته چون تر و شکر  
پیاده در گاه انوشته  
در کشه خندل که بد نامدا  
ابا زنده پیلان و زنگ  
میر و نیره با کوه هر سیم  
ابا بدیه شاه خندان  
**ز قشون شاه بهرام با شریف**  
دوست که نمایه نیکی  
گرفتند مگر را بر سر  
دوشاه و دوشکر  
می آورد بر خان را کران  
پرستند کان سیده پری  
ز زرا خری بر سر می کسا  
که با این هشتت با تان  
بهر مودتا خادمان سپاه  
جو دخترش را دید بر تیغ  
بد زار بگریست از مهر او  
سپین و را گفت فرج هشت  
بود او با بدیه شهریار

سهمدار قنوج خطش بدید  
که آیند بار ای شکر  
همان شاه خندل که بد نامدا  
یکی ختر هندی بر سر پای  
یکی ختر هندی ز طادوس  
که دینار شد خوار بر شهریار  
چو زان گنج یافت بهرام  
بذیر شدن را پیکار  
رسیدند بس که بدید  
دوشاه سر افراز و مجرب  
میرفت هر کوه از پیش و کم  
مجدد بود از کران تا کران  
بهشتی شده کل و ایوان  
به پای اندون کفش کوه  
می بوی شک آید از دستان  
بد زار که اندر نزدیک  
نشسته با رام با فرو تیغ  
همان بر بد زرا خری  
برستی ز کل و بت ارای  
شدان قوم ایوان خراب